



تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۰۲

## فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقهات

دوره سوم، شماره اول، بهار ۱۴۰۴، ص ۴۱ تا ۵۵



# بررسی تناسب ختم نبوت با انحلال خطابات شریعت

حسین جمشیدیان قلعه سفیدی  طلبه درس خارج حوزه علمیه قم

whitenoah91@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

ختم نبوت، مستلزم جاودانگی دستورات شریعت است. جاودانگی دستورات شریعت به معنای فرامکانی و زمانی و مخاطبی بودن دستورات شریعت است. برخی از دستورات شریعت به صورت خطاب بیان شده است. مشهور اصولیون قائل به انحلال خطابات شریعت هستند. بر اساس مبنای انحلال خطابات شریعت، خطابات عام به خطاب‌های شخصی، به تعدد اشخاص خاص جزئی مخاطب خطابات عام، منحل می‌شوند. هدف پژوهش این بود که نشان داده شود مبنای مشهور اصولیون مبنی بر انحلال خطابات، با جاودانگی احکام شرعی به خطابات شخصی و عام، نامتناسب است و این عدم تناسب، باعث نیازمندی بشریت به تجدید شریعت است و این مبنای ختم نبوت ناسازگار است. هندسه خطابات شخصی این است که اگر خطابات، شخصی باشند، ظهوری که خطابات منحل شده در زمان صدور دستورات شریعت دارند، برای مخاطبین موجود حاضر در مجلس صدور خطابات، تام است. ظهور تام خطابات، مستلزم این است که فقط شامل افراد موجود حاضر در مجلس صدور خطاب، -که صلاحیت انبعاث و انزجار و امثال دارند- گردد. در نتیجه، مبنای انحلال خطابات شریعت به خطابات شخصی با ختم نبوت ناسازگار است.

کلیدواژه: ختم نبوت، خطابات شخصی، خطابات عام، خطابات شفاهی.

## ۱. مقدمه

مسئله اینکه آیا مبنای انحلال خطابات با ختم نبوت و جاودانگی احکام شرعی تناسب و سازگاری دارد یا خیر، از آن جهت اهمیت دارد که رابطه دو علم کلام و اصول فقه را مشخص می‌کند. علم کلام به‌عنوان علم پیشینی ثابت می‌کند که نبوت توسط پیامبر اکرم (ص) ختم شده است و دیگر هیچ شریعتی نازل نخواهد شد. علم اصول فقه بی‌ارتباط با مسائل علم کلام نیست. مشهور اصولیون در علم اصول فقه ثابت می‌کنند که خطابات شخصی به شخص خاص جزئی و خطابات عام شریعت، به تعداد مکلفین خاص جزئی منحل می‌شوند و تعدد می‌یابند.

بررسی اینکه آیا این انحلال خطابات شریعت به فرد خاص جزئی یا فرد فرد خاص جزئی، با جاودانگی احکام شرعی - که از لوازم ختم نبوت است، - سازگاری دارد یا خیر، موضوع بسیار مهمی است. چنانچه دیدگاه نامبرده با مسئله ختم نبوت ناسازگار باشد، باید مشهور اصولیون یا دست از ظهور انحلالی خطابات و مبنای انحلال خطابات شریعت بردارند یا قائل به عدم جاودانگی احکام شرعی شوند.

نوآوری نوشتار حاضر در این است که علاوه بر ارتباط دادن علم پیشینی کلام با اصول فقه، نشان می‌دهد که نظام تحلیل خطابات شریعت به‌صورت انحلالی در منظومه خطاب شخصی، با جاودانگی احکام شریعت ناسازگار است.

مشهور اصولیون قائل به انحلال خطابات، به تعداد اشخاص دارای قابلیت انبعاث و انزجار هستند. همچنین، مشهور اصولیون، خطابات احکام شریعت را به دو صورت خطابات شخصی و عام تحلیل کرده‌اند. به علاوه، مشهور اصولیون قائل هستند که شارع به زبان عرف احکام شریعت را بیان نموده‌اند و از فرایندهای عرفی طبق فهم ایشان استفاده کرده است. مضاف بر آن، اغلب اصولیون قائل هستند که خطابات شخصی در عرف، مخصوص خود شخص خاص جزئی است و مخصوص فرد خاص جزئی دیگر، در همان زمان و مکان صدور خطاب شخصی، - که قادر بر انجام مفاد خطاب هست - نمی‌باشد؛ بنابراین خطاب شخصی، به طریق اولی شامل افراد دیگر در زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط دیگر نیست. علاوه بر آنچه ذکر شد، بیشتر اصولیون قائل هستند که خطابات عام در عرف، به تعداد فرد فرد مکلفین قادر مطیع، - و البته موجود حاضر در مجلس صدور - به نحوی که خطاب‌کننده ایشان را مخاطب خود قرار داده باشد، منحل به چندین خطاب شخصی می‌شود. نتیجه دیدگاه‌های مذکور این است که هرگاه فردی قبل از امثال مفاد خطاب، عاجز شد یا عزم بر عصیان گرفت، آن خطاب شخصی انحلال یافته به شخص او، به اصل خود - که خطاب عام بود - بازمی‌گردد. پس وقتی خطاب، به دلیلی، منحل به او نشود، به طریق اولی در حق او فعلیتی ندارد.

لازمه ختم نبوت، جاودانگی احکام شریعت است. جاودانگی احکام شریعت به معنای شمولیت آن‌ها برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط و انسان‌ها است. برخی از احکام شریعت به‌صورت خطابات بیان شده‌اند. اگر خطابات شخصی و عام، منحل به فرد یا فرد فردهای خاص جزئی - که مخاطب موجود حاضر قادر مطیع در مجلس خطاب هستند - گردند، آنگاه ظهور عرفی این خطابات در این است که مخصوص آن افراد باشند نه افراد غیر آن‌ها. براین اساس با مبنای انحلال خطابات، هیچ‌کدام



از خطابات شریعت، جاودانه نخواهد بود. بنابراین، یا باید دست از مبنای انحلال خطابات برداشت یا باید از جاودانگی خطابات شرعی چشم پوشید.

## ۱-۱. پیشینه تحقیق

کتب و مقالات زیادی پیرامون ختم نبوت نگاشته شده، همان‌طور که پیرامون خطابات شریعت تألیف شده است. مثل مقاله خاتمیت و پویایی فقه (فضانلی، ۱۳۹۰ش)، معنا و فلسفه ختم نبوت (ملازاده، ۱۳۸۹ش)، فلسفه و راز خاتمیت (کردفیروزجایی، ۱۳۸۹ش)، فلسفه ختم النبوة عند الشهدید مطهری درآسة نقدیة (امامی، ۱۴۲۹ق)، فلسفه خاتمیت و امامت (رضایی مهر، ۱۳۸۴ش)، فلسفه خاتمیت از منظر کلام جدید (معرفت، ۱۳۸۳ش)، استاد مطهری ره کلام جدید و مسأله خاتمیت (عباسی، ۱۳۸۳ش)، خاتمیت از دیدگاه استاد مطهری ره و اقبال لاهوری (۱۳۸۳ش)، اسلام و نیازهای زمان (خسروپناه، ۱۳۷۵ش). با این حال، در نوشته حاضر، این رابطه به صورت تفصیلی و کامل تبیین شده است. بحث ختم نبوت، بحثی کلامی و فقه اکبری است و بحث خطابات شریعت، بحثی اصولی و فقهی متعلق به فقه اوسط است. پیوستار این دو فقه، باعث فهم احکام الهی که به صورت خطابی بیان شده‌اند می‌گردد.

بخش اول به تعریف مفاهیم کلی مورد استفاده در مقاله پرداخته شده است تا هرچه بهتر مخاطبان را با خود همراه سازد. بخش دوم در مورد سازگاری و تناسب مبنای انحلال خطابات با ختم نبوت است. فصل سوم مربوط به تلاش‌های اصولیون برای شمولیت خطابات شریعت و اشکال به آن‌ها است.

## ۲. مفاهیم کلی

### ۲-۱. تعریف ختم نبوت

ختم نبوت به معنای این است که از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خدای متعال دیگر هیچ پیامبری مبعوث نخواهد کرد. (خرازی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ۲۷۵؛ مطهری، ۱۳۹۳ش، ۵۶ و ۵۷) از لوازم ختم نبوت، کامل شدن نزول و تلقی همه احکام و دستورات الهی جعل شده برای سعادت همه بشریت تا آخر تاریخ، توسط خاتم پیامبران یعنی ختم شریعت است (خرازی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ۲۷۷؛ مطهری، ۱۳۹۳ش، ۵۶ و ۵۷).

### ۲-۲. تعریف خطاب

خطاب از نظر لغوی، به معنای خطاب قراردادن خطاب شونده توسط خطاب‌گر، به جهت رساندن پیامی به او یا به کارگیری کلام خطابی است. (علامه حلی، ۱۳۸۰ش، ۸۷) خطاب از نظر اصطلاح علم اصول فقه، بیان و ابلاغ احکام شرعی توسط

شارع به مخاطبین، با عنصر مؤثر کلام خطابی است. (بدری، ۱۴۲۸ ق، ۱۳۹)

### ۳-۲. ارکان خطاب

۱. خطاب‌کننده و فرایند خطاب او: اعم از علم، غرض، شوق، اراده، جعل حکم، ملاحظه شرایط جزئی برای اجرای حکم توسط مخاطب و نیز پذیرش حکم توسط او، سپس خطاب قراردادن مخاطب با بهترین ابزار - اعم از لفظ و نماد - و شیوه و راه و روش.
۲. مخاطب: چه فرد خاص یا جمع خاص با حالات خاص جزئی و عوارض شخصیه او باشد، و چه عنوان کلی. به‌طورکلی مخاطب می‌تواند اعم از انسان و جن، زن و مرد و خنثی، جوان و پیر، عاجز و قادر، کافر و مسلمان و... باشد.
۳. شرایط: زمان و مکان و آب و هوا و امکانات و دیگر شرایط جزئی یا کلی.
۴. مفاد خطاب: مخاطب در خطاب:

- ندای شخص خاص جزئی یا جمع خاص یا عنوان کلی و عام؛ مثل یا ایهاالناس کتب علیکم الصیام، یا ایها الذین آمنوا آمنوا.
- امر یا نهی خاص جزئی یا کلی کردن به مخاطب بدون ندا، مثل صلوا.
- امر یا نهی کردن بدون ندا و صیغه مخاطب به کار بردن، بلکه استفاده از عناوین عامه و اسم جنس؛ مثل المؤمنون إخوة، الکریم إذا وعد وفی. (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۲، ۵۴۸).

### ۴-۲. چستی خطابات شخصیه

خطابات شخصیه به معنای مجموعه خطابهایی است که دستوردهنده با خطاب قراردادن شخص مکلف خاص جزئی با حالات و مشخصات جزئی، دستوراتی که جعل و اعتبار و تشریح نموده است، در موقعیت مناسب، به او ابلاغ نماید. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶ ش، ۶۶؛ امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶ ش، ج ۴، ۱۲۳) عنصر جوهری خطاب شخصیه این است که مخاطب خطابات شخصیه، فرد خاص - جزئی مقید به حالات خاص جزئی و شرایط جزئی که در آن قرار دارد - است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶ ش، ۶۶؛ امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶ ش، ج ۴، ۱۲۳)

### ۵-۲. اضلاع هندسه خطابات شخصیه

۱. انحلال: مبنای انحلال فقط با خطابات شخصیه سازگاری دارد، یعنی انحلال خطاب به شخص خاص جزئی و عدم انحلال به غیر آن شخص جزئی. نیز عدم انحلال به‌غیراز آن حالات جزئی مکلف و شرایط جزئی هنگام خطاب ولو با



- خطاب کلی، خطاب کردن او. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ ش، ج ۵، ۹۹)
۲. محل ابتلا بودن حکم و موضوع و متعلق و متعلق المتعلق حکم. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ ش، ج ۵، ۱۰۲)
۳. علم و حکمت حکم کننده - آمر و ناهی - به انبعاث و انزجار مخاطب خاص جزئی و ملاحظه انبعاث و انزجار مخاطب قبل از خطاب کردن به او. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ ش، ج ۵، ۹۹)
۴. مقید بودن احکام شخصی به علم و قدرت و اراده مخاطب حکم: شارع هیچگاه به مکلفی که عاجز است، امر نمی کند؛ زیرا این امر لغو بوده، با حکمت شارع ناسازگار است. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ ش، ج ۵، ۱۳۸) همچنین، امر کردن به مکلفی که شارع می داند که عصیان می کند، لغو است و خلاف حکمت. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ ش، ج ۵، ۱۰۰)

## ۲-۶. تعریف انحلال خطابات شریعت

خطاباتی که در شریعت وارد شده است به دو گونه است:

۱. خطاب به شخص خاص جزئی: مثل خطابات خدای متعال به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کریم یا خطابات نبی مکرم و ائمه (علیهم الصلوٰة والسلام) در روایات به اشخاص خاص جزئی. در این گونه خطابات، خطابات، به خود شخص واحد خاص جزئی اختصاص دارد و شامل غیرش نمی شود. (عاملی، ۱۳۶۷ ق، ج ۱، ۱۰۵)
۲. خطاب به جمع خاص جزئی: مثل خطابات خدای متعال به عموم مردم یا مسلمانان یا مؤمنان در قرآن کریم یا خطابات پیامبر اکرم و اهل بیتشان (علیهم صلوات الله و سلامه) در روایات به مثلاً اهل مدینه یا مکه یا مسلمانان یا غیر آنها. در این گونه خطابات، خطابات عام، به تعداد مکلفین، منحل می شود و خطاب به تعداد مکلفین در خارج، به صورت خطاب شخصی، متعدد می گردد. (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۲، ۳۹۵؛ امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶ ش، ج ۴، ۱۲۴؛ امام خمینی ره، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ۴۳۷؛ خمینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۳، ۵۰۸؛ صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴ ق، ج ۲، ۶۸) این گونه خطابات به جمع خاص جزئی، خطابات شفاهیه نیز نامیده می شود.

## ۲-۷. تعریف خطابات شفاهیه

خطابات شفاهیه، خطاباتی هستند که دارای ادوات خطاب مثل حروف ندا هستند. (صنقور، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ۹۲) از طریق خطاب شفاهیه، مراد متکلم با اعلام غیر کتبی، در مجلس خطاب و سخنرانی، به اطلاع مخاطبان رسانده می شود. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹ ش، ۴۵۱) خطابات در محاورات عرفی، همان خطابات شفاهیه به مشافهین یعنی حاضرین است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶ ش، ۴۴ و ۴۵).

### ۳. تناسب مبنای انحلال خطابات با ختم نبوت

#### ۳-۱. بررسی تناسب مبنای انحلال خطابات شخصی با ختم نبوت

در خطابات شخصی، وقتی خطاب، منحل به فرد مخاطب خاص جزئی گردد و ظهور در این انحلال داشته باشد، این ظهور برای این شخص خاص جزئی، حجت است و ظهورش تام است. اما برای افراد دیگر، حجیتی ندارد؛ زیرا آنان مخاطب خطاب شخصی نیستند، هرچند که خطاب کلی باشد و مربوط به زمان و مکان و شرایط خاصی نباشد. مثل اینکه معصوم به ابوذر بگوید: «ای ابوذر، وقتی آب پیدا نکردی تیمم کن»؛ زیرا خاک برای یک عمر بی آبی برای کسب طهارت، کفایت می‌کند. بسیاری از خطابات شریعت به صورت خطابات شخصی بیان شده‌اند. این خطابات شخصی که مخاطبشان شخص خاص جزئی است، به دلیل انحلال این احکام به شخص آن‌ها، به اشخاص دیگر منحل نمی‌گردد و از نظر عرف، در محاورات عرفی، ظهور ثانویه ندارد. بر این پایه، بسیاری از خطابات شریعت، منحصر و محدود به همان اشخاص مخاطب روایات و نیز آیات است و به همین خاطر در مورد اشخاص دیگر در سایر زمان‌ها و افراد دیگر در همان زمانه، حجیت و ظهوری ندارد، چه رسد به افراد زمانه‌های بعد و نسل‌های بعدی. مثل خطابات شخصی قرآنی «یا ایها النبی...». به همین دلیل بسیاری از خطابات شخصی در شریعت اسلام، به دلیل اینکه مخاطبشان فرد خاص جزئی بوده است و برای همان مخاطب دارای ظهور تام است، برای افراد دیگر در همان زمانه و نیز زمان‌های بعدی، ظهوری ندارد و برای آن‌ها حجیتی ندارد.

در چنین شرایطی، بسیاری از روایات و برخی از آیات، منحصر به شخص خاص جزئی و شرایط مخصوص به وی می‌شود؛ به همین دلیل بسیاری از احکام شریعت اسلام با مبنای انحلال خطابات شخصی به فرد و شخص خاص جزئی و با دیدگاه محاورات عرفی دیدن روایات، از جاودانگی ساقط می‌شود. از این روست که از بسیاری روایات و برخی از آیات نمی‌توان ظهورگیری کلی برای همه مخاطبین نمود. بنابراین جاودانگی بسیاری از احکام از دست می‌رود و به همین خاطر، این احکام نمی‌توانند ولو حتی پاسخ‌گوی بخشی از نیاز بشریت، در همه زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط، تا روز قیامت باشند؛ بنابراین یا اصل ختم نبوت ناصواب است یا شامل این گونه احکام - خطابات شخصی یا منحل شونده به اشخاص - نمی‌شود.

این درحالی است که همه اصولیون و فقها، قائل به حجیت و ظهور این گونه خطابات شخصی برای افراد دیگر هستند. پس یا با مبنایی، غیر از مبنای خطابات شخصی و مبنای عرفی‌انگاری محاورات، این گونه خطابات را تحلیل می‌کنند یا با دلیلی خارج از این خطابات شخصی، قائل به شمولیت مفاد این گونه خطابات و نه شمولیت خود خطابات، می‌شوند.

با این حال، اصولیون با دلیلی خارج از خطابات شخصی، در صدد اثبات شمولیت مفاد خطابات نبوده‌اند؛ بلکه اگر دلیلی هم از خارج از خطابات شخصی بیان می‌کردند، مخصوصاً ذیل بحث خطابات شفاهی، برای اثبات شمولیت خطابات بوده است نه مفاد آن‌ها. لکن اصولیون قبول ندارند که خطابات شخصی دو ظهور یا بیشتر داشته باشد؛ بلکه قائل به تمامیت خطابات شخصی برای خود مخاطب خاص جزئی هستند. پس فقط برای شخص مشخص او حجیت و ظهور دارد نه برای



دیگری. این مطلب عرفاً هم از حیث خطاب‌کننده خطاب شخصی، با اراده خطاب قراردادن شخص مشخص آن مخاطب خاص جزئی، ثابت است و هم از حیث خود مخاطب که فردی واحد و خاص و جزئی است و او غایت وصول مفاد خطاب و اجرای آن است ثابت است.

حتی مبنای استعمال لفظ در بیشتر از یک معنای واحد هم کمکی به دو ظهور یا ظهورات بیشتر داشتن خطابات شخصی نمی‌کند. براین اساس، اصولیون نمی‌توانند با ادله خارج از خود خطاب شخصی، شمولیت خطاب برای مخاطبین دیگر ثابت کنند و با همین مبنا جاودانگی مفاد این‌گونه خطابات از دست می‌رود. بنابراین مبنا، اگر مفاد آن خطابات شخصی شامل دیگر مخاطبین هم باشد، بر شارع یا حداقل مبلّغ و خطاب‌کننده لازم است تا طبق سیره عرف و عقلا عمل نموده، نسبت به مفاد آن خطابات شخصی برای مخاطبین دیگر، تجدید خطاب کند یا حداقل با خطاب عام آن را بیان نماید.

در نتیجه، اگر به دلیل اینکه جعل در خطابات شخصی به صورت خاص و جزئی نسبت به شخص خاصی صورت می‌گیرد، نیاز به جعل جدید نباشد، حداقل نیازمند ابلاغ و خطاب جدید توسط مبلّغ و خطاب‌کننده است. لکن مبلّغ خطاب‌کننده به تک تک اشخاص مکلفین، خطاب نکرده و آنان را مخاطب خود قرار نداده است. پس آن خطابات مختص به آن اشخاص جزئی بوده و برای ایشان ظهور و حجیت دارد. پس مفاد آن خطابات شخصی با دیدگاه محاورات عرفی که شارع با زبان عرف با ایشان سخن گرفته است، جاودانگی ندارد و به این بیان، فقها نمی‌توانند در علم فقه به آن‌ها برای تعیین تکلیف مکلفین، استناد نمایند.

## ۲-۳. بررسی تناسب مبنای انحلال خطابات عام با ختم نبوت

در خطابات عام، خطابات منحل به خطاب‌های شخصی متعدد به تعداد فرد فرد مخاطبین موجود قادر - به خاطر قبح خطاب عاجز (محقق خوئی ره) - حاضر در مجلس صدور خطاب عام می‌شوند. خطابات عام، برای هر شخص ظهور تامی داشته و حجیت است. در این صورت، این خطابات عام، مخصوص همان مخاطبین بوده و شامل مخاطبین موجود حاضر در مجلس صدور خطاب عام، ولی عاجز یا کافر یا عاصی یا مجنون یا غیربالغ یا دیگر اسباب مانع از اجرای مفاد خطاب، نمی‌باشد؛ زیرا منجر به عدم انبعاث و انزجار در نفس مخاطب می‌شود و یا مخاطب قادر به انجام مفاد خطاب عام منحل شده به خطاب شخصی مخصوص خودش نیست؛ بنابراین اگر مخاطب مورد نظر خطاب‌کننده، شامل غیر مخاطبین موجود قادر مطیع حاضر در مجلس صدور خطاب - از جمله عاجزین و غیربالغین و کسانی که عزم بر عصیان دارند و کافرین و دیوانگان و غیره از موجودین و حاضرین در مجلس صدور خطاب - باشد، خلاف حکمت پیش می‌آید. لکن حکمت اقتضا می‌کند که به حکم قبح خطاب عاجزها، نافرمان‌ها، کافران و مشرکان و صاحبان دیگر عذرهای شرعی، خطاب عام، منحل به آنان در مجلس خطاب نشود؛ بنابراین ظهور واحد تام خطاب عام، به این معناست که ظهور انحلالی اش به چندین خطاب شخصی، به تعداد افراد موجود حاضری است که همه شرایط مخاطب خطاب‌شدن را داشته باشند؛ بنابراین بقیه افراد موجود حاضر در مجلس صدور خطاب عام که خطاب را می‌شنوند و از آن ظهور واحد تامی می‌فهمند، متوجه می‌شوند که آن‌ها مخاطب آن خطاب عام

نیستند و خطاب عام به شخص خاص جزئی ایشان، به خطاب شخصی منحل نمی‌گردد و لذا مکلف به مفاد آن نمی‌باشند. بنابراین، وقتی خطابات عام نسبت به خود افراد عاصی یا کافر و مشرک یا دارای عذر از انبعاث و انزجار و امثال که موجود و حاضر در مجلس خطاب هستند، منحل به خطاب شخصی در حق ایشان نمی‌گردد و به همین صورتی که خطاب شده است، ظهور واحد تامی دارد و اگر کسی از آن جمع مثلاً از عجز به قدرت رسید، می‌داند که برای فعلی شدن و حجیت یافتن مفاد خطاب در حق او، لازم است که خطاب شخصی یا عام جدیدی صورت بگیرد تا نسبت به او منحل گردد. همین تحلیل به طریق اولی در حق افرادی که در آن زمانه موجود هستند، اما در آن مجلس خطاب عام حاضر نمی‌باشند، انحلالی ندارد؛ بنابراین به طریق اولی، نسل‌های آینده مخاطب خطاب عام خطاب‌کننده نبوده‌اند.

بدین ترتیب، مخاطب خطابات عام و ظهور واحد تامشان که انحلال به خطابات شخصی به تعداد مخاطبین موجود قادر مطیع حاضر در مجلس خطاب است، فقط خود آن مخاطبینی هستند که خطابشان توسط خطاب‌کننده حکیم، خلاف حکمت او نمی‌باشد و قبح خطابی پیش نمی‌آید.

بسیاری از احکام شرعی به صورت خطابات عام بیان شده‌اند. اگر خطابات عام منحل به خطابات شخصی به تعداد فرد فرد موجودین قادر مطیع حاضر در مجلس صدور خطاب عام بشود و در این معنا ظهور واحد تامی داشته باشد در این صورت، خطابات عام، منحصر به آن افراد خواهد بود و محدود به آن‌هاست. به همین خاطر، شامل افرادی که خطاب آن‌ها خلاف حکمت است - مثل افراد حاضر دارای عذر یا کافر یا مشرک یا عاصی یا افراد غیر حاضر موجود یا افراد غیر موجود نسل‌های آینده - نمی‌باشد؛ زیرا اولاً عقلاً و عرفاً قبیح است که فرد معدوم را مخاطب قرار دهند و خطابی صادر نمایند. ثانیاً وقتی فرد حاضر مخاطب خطاب بود، ظهور کلام تمام است و دیگر ظهور مجدد و ظهور دوباره برای غیر از مخاطب خطاب ندارد. ثالثاً جمع خطاب شونده، خودشان می‌فهمند که تنها خودشان مخاطب خطاب عام هستند و نه حتی افراد عضو جمع که خارج از جلسه هستند و غایب هستند. مثلاً به افراد حاضر قادر مطیع می‌گوید که ای دانش‌آموزان، صلوات بلندی بفرستید. اینجا اصلاً دانش‌آموزان همان کلاس که برخی در حیاط مدرسه هستند و برخی در آبخوری مدرسه و برخی دیگر مریض هستند، مخاطب این خطاب عام نمی‌باشد و اصلاً این خطاب حتی برای ایشان برای لحظه بعدی و زمان دیگری ظهور و حجیت و فعلیتی ندارد تا ایشان را هم در برگیرد. براین اساس، این خطابات عام و به تبع، مفاد آن‌ها برای مخاطبین زمان‌های بعد از مجلس صدور خطاب نیست و به همین خاطر از جاودانگی برخوردار نمی‌باشد.

بنابراین، خطابات عام با مبنای انحلال آن‌ها به خطابات شخصی به تعداد مخاطبین دارای شرایط انحلال و داشتن چنین ظهور واحد تامی که با جاودانگی خطابات عام و مفادشان نسبت به افراد دیگر ناسازگار است، با ختم نبوت نیز تناسبی ندارد.

#### ۴. تلاش اصولیون در اثبات شمولیت خطابات عام انحلالی و اشکال به آنها

اصولیون در مورد اثبات شمولیت خطابات شخصی موجود در کتاب و سنت، بیانی ندارند؛ بلکه در عمل، با این‌گونه خطابات



شخصی، تعامل خطابات کلی می‌کنند و خود و همه مکلفین عام را مخاطب آن‌ها می‌دانند! اما دلیلی برای اثبات آن نیاورده‌اند؛ اما در مورد خطابات عام، اصولیون تلاش کرده‌اند تا خطابات عام انحلالی را نسبت به همه افراد حتی غائبین و آیندگان را شامل کنند. این تلاش‌ها به چهار دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱. از خود خطابات شرعی استفاده می‌شود که خطابات شرعی علاوه بر اینکه برای مخاطبین موجود و حاضر صادر شده است، برای غائبین و معدومین نیز صادر شده است.

۲. مفاد خطابات به صورت قضایای حقیقیه این شمولیت را می‌رساند.

۳. خود خطابات شرعیه این را نمی‌رساند و بر این مطلب، ظهوری ندارد و لذا از ادله خارج از خود خطابات شرعی استفاده می‌کنیم که این خطابات، اعم از غائبین و معدومین هستند.

۴. از ادله خارجی استفاده می‌کنیم که نه خطابات، بلکه مفاد آن‌ها که قضیه‌ی حقیقیه هستند و مفادشان شامل غائبین و معدومین می‌شوند. وجه این رویکرد نیز، اشتراک آنان در صنف و عنوان مشترک بین مخاطبین موجود حاضر و غیر آن‌ها است.

در ادامه ادله این اقوال چهارگانه بیان شده و سپس نقد و بررسی گردیده است.

#### ۱-۴. شمولیت خود خطابات عام برای غائبین و معدومین

دلیل اینکه خطابات شفاهیه از حیث لفظی شامل حاضرین و غائبین هستند این است که در برخی شعرها یا در برخی متون ادبی مشاهده می‌کنیم که افراد غایب را خطاب قرار داده‌اند؛ بنابراین، موضوع له ادوات خطاب، اعم از مخاطبین و غائبین است. (خویی، ۱۴۱۹ ق، ج ۲، ۲۹۰) با این حال، نقدی که می‌توان به این استدلال وارد کرد این است که ادوات خطاب، برای متوجه کردن مخاطب حاضر به کلام متکلم وضع شده‌اند. بنابراین، اگر شاعری افراد غایب را خطاب قرار می‌دهد، ادعا می‌کند که آنان اینجا حاضر هستند و لذا استعمال مجازی است.

شاید گفته شود: چه اشکالی دارد که شمولیت خطابات عام شریعت، از نوع استعمال مجازی باشند و این گونه هم موجودین حاضر را در برگیرد و هم غائبین و غیرموجودین. پاسخ این است که عرفاً غائبین و معدومین و عاجزین بالفعل و امثال آن، مخاطب خطابات حکیم، محسوب نمی‌شوند! اگرچه شاعری استعمال مجازی کرده باشد لکن شاعر نیست. پس اساساً موارد نامبرده مخاطب نیستند تا چه رسد به اینکه بحث کنیم که آیا خطابات شرعی شامل غائبین و معدومین می‌شوند یا خیر. بله شاعر می‌تواند به صورت مجازی فرد غایبی را خطاب قرار دهد، اما این که خطابی هم شامل معنای حقیقی باشد و هم شامل معنای مجاز باشد، استعمال لفظ در حقیقت و مجاز در عرض هم است. این استعمال لفظ بدین صورت که هم معنای

حقیقی و هم معنای مجازی که در طول آن معنای حقیقی فهمیده می‌شود، هر دو در عرض هم مراد جدی باشد، مثل اینکه پیامبر به مسلمانان بگوید که برای دفاع از مدینه به کوه احد بروید» یا بگوید «ای مسلمانان در ماه مبارک رمضان که مصادف با نیمه ماه مهر تا نیمه ماه آبان شمسی است روزه بگیرید» و مرادش هم مخاطب قراردادن افراد حاضر به استعمال حقیقی و هم مخاطب قراردادن افراد غایب و معدوم و عاجز و کافر و مشرک و عاصی و یهودی و امثالشان به استعمال مجازی باشد. این خطاب، خطابی است که عرفاً قبیح و غلط است. عقلاء می‌گویند که اصلاً خطاب تحقق نمی‌یابد؛ چون از ارکان اصلی خطاب، در خطابات شخصی انحلالی، مخاطب حاضر است و اینجا مخاطب حاضر ملتفت قادر مطیعی نیست، تا خطاب از سوی حکیم، صحیح باشد. لذا عرفاً چنین خطابی صحیح نیست و چنین استعمالی غلط است!

نهایتاً شاعر می‌تواند فرد موجود حاضر واحدی را بدون در عرض قراردادن معنای حقیقی، به صورت استعمال مجازی ادوات خطاب، خطاب قرار دهد، لکن مخاطب معدوم، از اساس، سالبه به انتفاء موضوع است و خطاب قراردادنش غیر معقول. چه رسد به اینکه عقلاء، خطاب شخصی قراردادن معدوم را صحیح بدانند.

پس شمولیت خطاب نسبت به غایبین و معدومین، به دلیل اینکه شرط خطاب شخصی انحلالی را یعنی عنصر مخاطب ملتفت متوجه آگاه به مخاطب قرارگرفتن و مورد خطاب واقع شدن را ندارند، لذا خطاب به آنها اساساً قبیح بلکه غلط است عرفاً.

ظهور همه خطابات عرفی در محاوراتشان، خطاب کردن مخاطب موجود حاضر قادر است (شرط اطاعت برای حد وسط حکمت است). مثلاً مادری به فرزند اولش می‌گوید که برو نان بخر. فردا این مادر حق دارد به فرزند دوم بگوید که مرادم از کلام دیروز که به فرزند اول گفتم برو نان بخر، تو که مدرسه تشریف داشتی هم بودی و تو هم مخاطبم بودی، پس چرا دیروز با وجود اینکه فهمیدی که من برادرت را مخاطب قرار دادم، تو هم نرفتی نان بخری؟ قطعاً خیر! یا آیا این مادر حق دارد به فرزند چهارم که بعداً به دنیا می‌آید و به سنّ برعهده گرفتن تکالیف می‌رسد، بگوید که تو که فهمیدی ده سال پیش برادر اولت را مخاطبم قرار دادم و به او گفتم که برو نان بخر، پس چرا تو وقتی این را فهمیدی نرفتی نان بخری؟ قطعاً خیر! اینها همگی بیان تاریخ و وقایع گذشته و قدیمی است که حتی اگر تاریخ اجرای خود خطاب و مفاد کلی‌اش تا زنده ماندن فرزند اول ادامه یابد، تنها و تنها مخصوص شخص شخیص اوست که مخاطب خطاب بوده است نه کس دیگری حتی نه فرزند سوم که در مجلس صدور خطاب حضور دارد؛ ولی خود را مخاطب خطاب نمی‌داند و نیز مادر، فقط رو به فرزند اول آن خطاب را صادر می‌کند. اگر افرادی در آنجا حضور داشته باشند، قضاوتشان نسبت به این مادری که این‌گونه خطابی صادر می‌کند آیا جز این است که حتی مفاد کلی خطاب تا موقع زنده ماندن مخاطب، فقط شامل فرزند اول می‌شود که مخاطب کلام مادر است نه هیچ کس دیگری؟



## ۲-۴. اثبات شمولیت از طریق قائل شدن به قضیه حقیقیه بودن مفاد خطابات

قضایای شرعی، قضیه حقیقیه هستند. این قضایای حقیقیه، وقتی موضوعشان در خارج موجود شد، موجود می‌شوند. (مغنیه، ۱۹۷۵ م، ۱۸۳) نقدی که می‌توان به این دیدگاه مطرح کرد این است که در ضمن آن، خلط بین حقیقت و اعتبار رخ داده است. نیز خلط بین حکم و قضیه شرعی با خطاب شرعی رخ داده است. خطابات شفاهیه، ولو اینکه متضمن قضیه حقیقیه باشند، مخصوص موجودین حاضر در مجلس صدور خطاب است نه غیرشان. به دلیل اینکه عرف، مناط مخاطب قراردادن را وجود مخاطب حاضر می‌داند نه مخاطبین غایب، فضلا از اینکه مخاطبین معدوم باشند. (عراقی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ۳۵۶ و ۳۵۷).

## ۳-۴. استفاده عمومیت خطابات شرعی از ادله‌ی خارج از آن‌ها

طرفداران دیدگاه مذکور، خود به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته نخست درصدد هستند تا مدّعی خودشان را با تکیه بر کتاب و سنت اثبات نمایند. دسته دوم به دنبال این هستند که سخن خود را با تکیه بر اجماع، جاودانگی گزاره‌های دینی را به ثبوت برسانند و نهایتاً، گروهی دیگر با استناد به ضرورت دین، خواستار اثبات مدّعی مذکور هستند.

گروه نخست، برای اثبات شمولیت خطابات عام شریعت برای غایبین و معدومین، به صورت اجمالی به ادله‌ای از کتاب و سنت استناد می‌کند. ادله نامبرده مأخوذ از قرآن به شرح ذیل است:

الف) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - ۱۰۷ الانبیاء».

ب) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا - ۲۸ سبأ».

ج) «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ - ۲۷ تکویر».

همچنین ادله نامبرده مأخوذ از سنت به شرح ذیل است:

الف) حلال محمد حلال الی یوم القيامة، و حرامه حرام الی یوم القيامة.

ب) بعثت الی الأحمر و الأسود. (مغنیه، ۱۹۷۵ م، ۱۸۳)

نقدهای متعددی نسبت به ادله این طایفه وجود دارد:

الف) آیه اول، مردد بین رحمت تکوینی و رحمت اعتباری تشریحی است. ولو جاء الاحتمال، لبطل الاستدلال. برفرض که آیه، دال بر رحمت اعتباری تشریحی هم باشد، نمی‌توان گفت که چون به جای تمامی احکامی که به صورت غیر خطابی بیان شده است - و می‌توانسته به گونه‌ای بیان شود که شامل همه انسان‌ها شود، اما به صورت خطابی به کار برده است - پس خطابات شریعت، شامل همه انسان‌ها می‌شود. مثل خطاب «یا ایها المسلمین برای جنگ تبوک آماده شوید». این قضیه، فقط مربوط به مخاطبین خاص همان زمان بوده است یا مثلاً «خطاب یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرونا» که در قرآن کریم و

مربوط به مخاطبین خاصی است و اصلاً شامل معدومین مخصوصاً معدومین زمان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌شود.

ب) آیه دوم، در مورد این است که فلسفه فرستادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای بشارت دادن و بیم دادن همه مردم است. بشارت و بیم، غیر از اوامر و نواهی الهی است. بر فرض که مراد، اوامر و نواهی الهی باشد، شامل خطابات شرعی با لفظ خطابیه نمی‌شود. به فرض که شامل خطابات شرعی با لفظ خطابیه بشود، نفرموده که هر خطابیه مربوط به همه انسان‌هاست! بلکه برخی از خطابات، فقط مخصوص مخاطبین همان عصر بوده‌اند و خطاباتیه هم هست که به دلیل اینکه به عملی مستمر مربوط می‌شوند، شاید گمان رود که خود خطابات دال بر این عمومیت هستند. در حالی که چنین نیست: خطابات نه به صورت حقیقی و نه به صورت مجازی، شامل هم حاضرین و هم غایبین به صورت ظهور عرضی هم حقیقت و هم مجاز، نمی‌شود و این امری ظاهر و مطابق فهم عقلاء است.

ج) آیه سوم اصلاً در مورد خود قرآن کریم است و در بهترین حالت، با مبنای اصولی خطابات شخصیه و انحلال خطابات به افراد حاضرین، -که باعث ظهور تام خطابات به افراد حاضر می‌شود- ناسازگار است.

د) روایت اول، حداقل شامل اوامر شریعت نمی‌شود و نیز در مورد عمومیت و شمولیت خطابات، سخنی نگفته است. بلکه با مبنای خطابات شخصیه و انحلال احکام به فردفرد مخاطبین حاضر، ظهورش تام می‌گردد و اصلاً شامل افراد زمان‌های دیگر نمی‌شود.

ه) روایت دوم، می‌تواند دلیل بر بعثت بر همه انسان‌ها باشد، لکن دلیلی ندارد که خطابات شریعت، اعم از همه انسان‌های معاصر عصر حضور باشد. مثل خطابات مربوط به غزوه‌ها یا خطاب مربوط به وجوب روزه گرفتن سه ماه، یا خطاباتیه که بعداً نسخ شد، یا خطابات عامی که مربوط به قضیه فی الواقعة و حادثه‌ای جزئی بوده‌اند که شامل آیندگان نمی‌شود. نیز شامل خطابات عامی که کلی هستند لکن مربوط به گروه خاصی است نیز نمی‌شود. مثلاً در بین قبیله‌ای فرمانی را با یا ایها المسلمون بیان می‌کنند که مربوط و مختص به آن افراد آن قبیله است!

و به صورت کلی ضابطه مطلب این است که بر مبنای مشهور، یعنی خطابات شخصیه و انحلال خطابات به فردفرد مخاطبین خاص جزئی، و نیز ظهور کلام که در همان یک خطاب، کاملاً تام است عرفاً، همه خطابات شریعت، حتی با ادله عقلی هم نمی‌تواند ظهور یا نص در غیر مخاطبین موجودین باشد؛ زیرا انحلال در خطابات شخصیه است. خطابات شخصیه در محاورات روزمره مردم به کار می‌رود. در محاورات روزمره، کلامی بدون در نظر داشتن کلام‌های قبلی و بعدی، خودش یک ظهور تام علی‌حده دارد. ظهور تام علی‌حده خطابات شریعت اگر بر اساس خطابات شخصیه و بر مبنای انحلال خطابات به فردفرد جمعیت باشد، هیچگاه ظهورش شامل غیر مخاطبین حاضر موجود در زمان تخاطب، نمی‌شود؛ چون شارع مطابق فهم عرف و عقلاء با ایشان ارتباط برقرار می‌کند و احکامش را به ایشان بیان می‌نماید.



همان طور که گفته شد، گروهی دیگر، خواسته‌اند با استفاده از اجماع، جاودانگی احکام را تصحیح کنند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶ ش، ۴۵) در مقابل این دسته و دسته قبل، عده‌ای با استناد به ضرورت دین، خطابات شفاهیه عام شریعت را شامل غایبین و معدومین می‌دانند. (مغنیه، ۱۹۷۵ م، ۱۸۴)

با این حال، این دو دیدگاه نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا ضرورت دین نمی‌تواند خطابات را شامل فرد فرد متعین غایب و معدوم کند. اجماع و ضرورت دین، نمی‌تواند مصحح اعمیت خطاب باشد؛ چون خطاب، در هندسه خطابات شخصی انحلالی که مشهور دارند، ظهوری علی‌حده دارد و ظهور اولیه‌اش را اگر خطابات شخصی انحلالی بفهمیم، فقط شامل حاضرین از موجودین است نه غیرشان.

#### ۴-۴. شمولیت خطابات به دلیل اشتراک افراد موجود حاضر با غیرشان در صنف و عنوان

عده‌ای از اصولیون قائل هستند که از نظر لغوی، عناوین و صنف‌های موجود در خطابات، عام بوده و شامل همه افراد دارای این عناوین و اصناف می‌شود؛ به همین خاطر، باعث شمولیت خطابات نسبت به همه مکلفین تا روز قیامت می‌شود. براین اساس، خطابات، نسبت به هر مکلفی که این عنوان یا صنف را داشته باشد، منحل به خطاب‌های شخصی به تعداد مکلفین دارای شرایط انبعاث و انزجار در محل ابتلا، در مقام امثال می‌شود. (خویی، ۱۴۱۹ ق، ج ۲، ۵۱۴؛ مغنیه، ۱۹۷۵ م، ۱۸۳).

خرده‌ای که می‌توان نسبت به دیدگاه مذکور گرفت این است که اگر عناوین و اصناف عام را علت شمول خطابات شفاهیه نسبت به معدومین و غایبین بدانیم، باز هم به دلیل اینکه خطابات، شخصی و منحل به فرد فرد مکلفین دانسته شده، ظهور کلام در خطابات شخصی انحلالی تام است و لذا فقط شامل فرد فرد مخاطبین حاضر موجود می‌شود نه غیر آن‌ها. پس عمومیت عنوان و صنف بماهوهو در خطابات، مطرح نیست؛ بلکه بماهو مخاطب خطابات انحلالی به خطابات شخصی به تعداد فرد فرد مخاطبین موجود حاضر، مراد خطاب‌کننده است و مخاطب یا مخاطبین هم چنین چیزی را در خطابات انحلالی، به مراد جدی می‌فهمد. نیز اگر شامل معدومین و غایبین شود، از حیث عرفی - عقلانی و عقلی غلط است و از نظر کلامی ناسازگار با حکمت صادرکننده حکم و مبلغ صادرکننده حکم است. همچنین، لغویت چنین خطابی در خود زمان خطاب، کاملاً برای عرف و عقلاء بدیهی و واضح است.

در نتیجه اصولیون برای شمولیت خطابات شخصی و عام دلایل کافی و قابل قبولی ارائه ندادند. پس خطابات شخصی و عام بر پایه مبنای انحلال خطابات در محاورات عرفی، عرفاً ظهور در انحصار خطابات به افراد موجود حاضر قادر مطیع دارد نه غیر آن‌ها. برای ظهور شامل‌تر، ادله اصولیون قابل قبول نیست.

## ۵. نتیجه‌گیری

خطابات شرعی شخصی و عام، طبق مبنای مشهور اصولیون مبنی بر انحلال خطابات به شخص مخاطب جزئی در مجلس خطاب که ظهور واحد تام دارد، عرفاً منحصر در افراد موجود قادر مطیع حاضر در مجلس صدور خطاب که مفاد خطاب متوجه به آنان است، می‌شود؛ لذا شامل افراد موجود قادر مطیع حاضر در مجلس صدور خطاب که مفاد خطاب متوجه به آنان نیست، نمی‌باشد. همچنین شامل افراد موجود عاجز ولی دارای عزم اطاعت و حاضر در مجلس خطاب نمی‌باشد؛ به خاطر عدم تناسب با حکمت شارع و مبلّغ خطاب‌کننده احکام خطابی. در نتیجه، به طریق اولی شامل افراد موجود غایب نمی‌شود. نیز به طریق اولی شامل افراد معدوم نمی‌شود؛ زیرا عرفاً در خطابات عرفی، مخاطب قراردادن افرادی که معدوم یا عاجز یا عاصی یا غایب یا غیرمبتلا به یا افراد دارای عذر مانع از انبعاث و انزجار و امثال، لغو و ناسازگار با حکمت جعل‌کننده احکام و تکالیف برای چنین افرادی، و نیز ناسازگار با مبلّغ خطاب‌کننده این احکام خطابی، است. بنابراین، خطابات شرعی، همگی منحصر در همان مخاطبین و همان عصر و زمانه و شرایط هستند.

در نتیجه احکام شرعی خطابی، شامل غیر مخاطبین آن‌ها نمی‌باشد. این‌گونه، شامل افراد دیگر در همان زمانه و نیز شامل نسل‌های بعدی نمی‌گردد. به همین خاطر احکام شرعی خطابی، جاودانگی خود را از دست می‌دهند و مجتهد و فقیه نمی‌تواند بدان‌ها استناد نماید. لازمه ختم نبوت، جاودانگی احکام شرعی است. بسیاری از احکام شرعی در کتاب و سنت با بیان خطابی به دست نسل‌های بعدی رسیده است. ولی با وجود مبنای انحلال خطابات شخصی و عام به مخاطبین خاص جزئی‌شان، و ظهور واحد تام یافتن آن‌ها که عرفاً باعث انحصار مخاطبین در همان افراد، هنگام خطاب می‌شود، جاودانگی ندارد و نمی‌تواند برای همه نسل‌ها ظهور دوم و سوم و چهارم و غیره داشته باشد.

اما در عمل فقها و مجتهدین از خطابات شرعی شخصی و عام در استنباط احکام شرعی استفاده کرده‌اند. ولی عمل ایشان با مبنای انحلال خطابات که اتخاذ کرده‌اند ناهماهنگ است؛ بنابراین یا عمل ایشان نادرست است یا مبنایشان. براین اساس اگر بخواهیم عمل ایشان را با سنجه مبنایشان در علم اصول فقه ارزیابی کنیم، عمل ایشان، مخالف مبنایشان است و لذا عملی نادرست است. بر اساس این مبنا، احکام شرعی خطابی با جاودانگی احکام شرعی که لازمه ختم نبوت است، ناسازگار است. بنابراین، یا باید دست از مبنای ختم نبوت در علم کلام که علم پیشینی است برداشت یا باید از مبنای انحلال خطابات دست کشید و سراغ مبنای دیگری مثل مبنای خطابات قانونی امام خمینی رحمه‌الله علیه رفت و بدان ملتزم شد.



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۶ ش، جواهر الأصول، چاپ اول، تهران-ایران، بی نا.
۳. امام خمینی، سید روح الله، ۱۴۲۳ ق، تهذیب الأصول، چاپ اول، تهران-ایران، بی نا.
۴. بدری، تحسین، ۱۴۲۸ ق، معجم مفردات أصول الفقه المقارن، چاپ اول، تهران-ایران، بی نا.
۵. جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶ ش، خطابات قانونیه، چاپ دوم، تهران-ایران، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۶. جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹ ش، فرهنگ نامه اصول فقه، چاپ اول، قم-ایران، انتشارات مرکز اطلاعات و مدارك اسلامی.
۷. خرازی، سید محسن، ۱۴۳۰ ق، بداية المعارف الإلهية، چاپ هجدهم، قم-ایران، انتشارات جامعه مدرسین.
۸. خمینی، سید مصطفی، ۱۴۱۸ ق، تحریرات في الأصول، چاپ اول، قم-ایران، بی نا.
۹. خوبی، ابوالقاسم، ۱۴۱۹ ق، دراسات في علم الأصول، چاپ اول، قم-ایران، بی نا.
۱۰. صالحی مازندارنی، اسماعیل، ۱۴۲۴ ق، مفتاح الأصول، چاپ اول، قم-ایران، بی نا.
۱۱. سنقر، محمد، ۱۴۲۸ ق، المعجم الأصولی، چاپ دوم، قم-ایران، بی نا.
۱۲. عاملی، صدرالدین صدر، ۱۳۶۷ ق، خلاصة الفصول في علم الأصول، چاپ اول، تهران-ایران، بی نا.
۱۳. عراقی، ضیاءالدین، ۱۴۱۷ ق، نهاية الأفكار، چاپ سوم، قم-ایران، بی نا.
۱۴. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۰ ش، تهذیب الوصول الى علم الأصول، چاپ اول، لندن-انگلیس، بی نا.
۱۵. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ۱۳۸۱ ش، اصول فقه شیعه، چاپ اول، قم-ایران، بی نا.
۱۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۳ ش، خاتمیت، چاپ سی و سوم، تهران-ایران، انتشارات صدرا.
۱۷. مغنیه، محمد جواد، ۱۹۷۵ م، علم أصول الفقه في ثوبه الجديد، چاپ اول، بیروت-لبنان، بی نا.
۱۸. نائینی، محمد حسین، ۱۳۷۶ ش، فوائد الأصول، چاپ اول، قم-ایران، بی نا.